جلوه‌هاى رضوان الهى و مناجات خدا با انسان

استاد محمّدتقى مصباح

چكيده

اين مقاله كه حاصل درس اخلاق استاد مى‌باشد، به بيان جلوه‌هاى رضوان الهى مى‌پردازد. از جمله اين جلوه‌ها مى‌توان به مناجات خداى متعال با انسان پرداخت. از روايات فراوانى به دست مى‌آيد كه خداى متعال با انبياى الهى رازگويى مى‌كند. از سوى ديگر، خداوند از طريق الهامات و خطورات و اشراقات خود با بندگان خاص خود و در قالب دريافت‌هاى ويژه معنوى، علمى و عقلانى سخن مى‌گويد.

در اين ميان، انسان‌ها كه در پى جلب رضاى خداوند متعال هستند، و نيت خود را خالص نمايند در دنيا پاداش و در آخرت نيز از مواهبت و نعمت‌هاى جاودانه الهى بهره‌مند مى‌گردد. بنده‌اى كه به معبود خويش عشق مى‌ورزد، محبوب خداى متعال خواهد شد. با چنين بندگانى، خداى متعال دائمآ به نجوا و گفت‌وگو مى‌پردازد.

كليدواژه‌ها : مناجات، نجوا، رضوان الهى.

مناجات خدا با بندگان خويش

الف) مناجات خدا با انبيا

در جلسه پيشين در ارتباط با مناجات انسان با خدا، اين پرسش را مطرح كرديم كه چرا با توجه به اينكه عالى‌ترين توفيق و سعادت انسان در مناجات و گفت‌وگوى خصوصى با خداوند و بهره‌مند گشتن از لذت مناجات با اوست، كسانى انگيزه و ميلى براى مناجات با خدا ندارند و اساسآ چه عاملى باعث حرمان از مناجات با خدا مى‌گردد؟ در پاسخ گفتيم كه از روايات استفاده مى‌شود كه اساسى‌ترين عامل حرمان از مناجات و رازگويى با خدا و عدم درك لذت گفت‌وگوى با خدا، تعلّق و وابستگى به دنيا و لذت‌هاى آن است. پس راه نايل آمدن به شرف و افتخار درك لذت مناجات با معبود، گسستن از تعلقات دنيوى و عدم دلبستگى به لذت‌هاى فانى دنياست. اينك وقت آن رسيده كه به مسئله مناجات خداباانسان‌‌هاى‌برگزيده وبندگان مخلص خودبپردازيم.

از روايات فراوانى استفاده مى‌شود كه خداوند با برخى از بندگانش مناجات و رازگويى مى كند. بى‌شك انبياى الهى در مرتبه نخست كسانى هستند كه خداوند به مناجات با آنها مى‌پردازد و برخى از وحى‌هاى او به آنها، مناجات به حساب مى‌آيند. در اين بين، حضرت موسى بن عمران 7، كه به صفت كليم‌اللّه و هم‌سخن خدا اختصاص يافته كرارآ مخاطب نجواهاى الهى بوده است. آن حضرت كه فراوان براى عبادت خدا به كوه طور مى‌رفت و روزهاى متوالى و گاهى چهل روز در آنجا به عبادت و گفت‌وگو با خدا مى‌پرداخت، بهره فراوانى از مناجات الهى داشت كه برخى از آنها در احاديث قدسى مربوط به آن حضرت گرد آمده‌اند، و در قرآن نيز خداوند درباره توقف چهل روزه آن حضرت در كوه طور جهت عبادت و مناجات متقابل بين او و خداوند، مى‌فرمايد : (وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) (اعراف : 142)؛ و با موسى سى شب وعده نهاديم و آن را به ده شب ديگر كامل كرديم، پس هنگام وعده پروردگارش به چهل شب تمام شد.

ب) مناجات خداوند با غير انبيا

اما گفت‌وگوى خداوند با غير انبيا را به دو صورت مى‌توان تصوير كرد: صورت اول كه با مسامحه مناجات خدا با انسان در آن فرض مى‌شود، گفت‌وگوى خدا با همه انسان‌هاست، با اين توضيح كه خداوند به همه انسان‌ها عقل داده و عقل حقايقى را درك مى‌كند و انسان را به برخى از خوبى‌ها و بدى‌ها هدايت مى‌كند و بر اساس دركى كه دارد، احكامى را متوجه انسان مى‌كند. انسان را به كارهايى فرمان مى‌دهد و از كارهايى باز مى‌دارد و در واقع خداوند به وسيله عقل با انسان سخن مى‌گويد و تشخيص و دريافت‌هاى فطرى عقل، راهنمايى‌هاى الهى است كه از طريق عقل در اختيار انسان قرار مى‌گيرد. اين نحو گفت‌وگوى الهى براى همه عقلا حاصل است و اختصاص به افراد خاصى ندارد. اما صورت دوم كه از روايات استفاده مى‌شود، مناجات و گفت‌وگوى خداوند با بندگان خاص و نمونه است كه به جهت شايستگى‌ها و ظرفيت‌هايى كه آنان در خود پديد آورده‌اند، خداوند آنان را براى خلوت خويش و نجواى عاشقانه برگزيده است. بى‌ترديد اين دسته از بندگان خاص كه خداوند آنان را براى نجوا و گفت‌وگوهاى خصوصى خويش برگزيده داراى مراتب هستند و هركدام از آنها به تناسب درجه و مرتبه‌اى كه در پيشگاه خداوند دارد، به خداوند مقرّب‌تر و بهره بيشترى از گفت‌وگوى با خداوند دارد.

امير مؤمنان (ع)، در خطبه خود كه مشتمل بر معارف ناب و ارزشمندى است و پس از تلاوت آيه (رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاء الزَّكَاةِ) (نور: 37)؛ «مردانى كه نه تجارت و نه داد و ستدى آنان را از ياد خدا و برپاداشتن نماز و دادن زكات، به خود مشغول نمى‌دارد»، مى‌فرمايند: «وَمَا بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلَاؤُهُ فِى الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِى أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادٌ نَاجَاهُمْ فِى فِكْرِهِمْ وَكَلَّمَهُمْ فِى ذَاتِ عُقُولِهِمْ»؛1 همواره خداوند كه نعمت‌هاى او گران‌قدر است، در طول تاريخ و در دوران‌هاى گوناگون و در دوران جدايى از رسالت ]تا آمدن پيامبرى پس از ديگرى يا[ بندگانى داشته كه با آنان در گوش جانشان نجوا مى‌كرده و در درون عقلشان با آنان سخن مى‌گفته است.

بر اساس سخن امير مؤمنان (ع)، خداوند با نهان عقل بندگان خاص خود نجوا و گفت‌وگو دارد. عموم مردم گرچه از عقل برخوردارند و مسائل و حقايقى را به وسيله آن درك مى‌كنند و در واقع خداوند آنها را به وسيله عقل به دريافت‌هاى عقلانى راهنمايى مى‌كند، اما از الهامات الهى و اشراقات ربانى بهره‌اى ندارند. براى توضيح نحوه گفت‌وگوى خصوصى خداوند با نهان عقل بندگان خاص خود، بايسته گفتن است كه همه ما در پرتو نيروى عقل خداداد، در ذهن خود، توانايى تنظيم يك سرى مقدّمات و استنتاج از آنها را داريم. اما در همه موارد تنظيم مقدّمات ذهن و استنتاج از آنها براى همه افراد مقدور نمى‌باشد و گاهى برخى با ترتيب مقدماتى كه براى ديگران نيز معلوم هستند، استدلالى را تنظيم و شكل مى‌دهند كه از ديگران ساخته نيست و آن استدلال و نتيجه‌اى كه آنان به دست آورده‌اند مورد تصديق همگان قرار مى‌گيرد. اين از آن‌روست كه تنظيم مقدّمات ذهنى از راه‌هاى مشخص و معهود و با استفاده از اندوخته‌هاى پيشين و مثلا تداعى معانى انجام مى‌پذيرد و در فرايند مشخصى به كسب نتيجه منجر مى‌گردد. اما گاهى ذهن انسان از تنظيم مقدّمات و كسب نتيجه از آنها باز مى‌ماند و ناگهان، بدون آمادگى علمى، نكته‌اى به ذهن انسان راه مى‌يابد و راه را براى استدلال و كسب نتيجه‌اى علمى هموار مى‌سازد.

به هر روى، خداوند از طريق الهامات و خطورات و اشراقات خود با بندگان خاص خود سخن مى‌گويد و اين الهامات و خطورات در قالب دريافت‌هاى ويژه معنوى، علمى و عقلانى در اختيار آنان قرار مى‌گيرند و رمز بهره‌بردارى و دريافت اين ويژگى‌هاى معنوى و علمى كه از راه‌هاى عادى به دست نمى‌آيند، يادكرد دائمى خدا و توجه خاضعانه و خالصانه و بى‌شائبه به معبود است. اين معنا، يعنى توفيق برخوردارى از عنايت خاص الهى و گفت‌وگوى عاشقانه معبود در مناجات شعبانيه نيز به روشنى تبيين گرديده است. آنجا كه امير مؤمنان (ع)، مى‌فرمايد: «إلهى واجعلنى ممن ناديته فأجابك ولاحظته فصعق بجلالك فناجيته سرا و عمل لك جهرا»؛2 خدايا، مرا در شمار كسانى قرار ده كه چون او را ندا دادى تو را اجابت مى‌كند و وقتى به او توجه كردى از تجلّى جلال و عظمتت مدهوش مى‌گردد. پس تو با او در باطن راز مى‌گويى و او آشكارا به كار تو مشغول مى‌گردد.

بازتاب مناجات خدا با انسان و تجلّى عظمت او

در فراز مزبور از مناجات شعبانيه، آمده است كه خداوند بندگان خود را ندا مى‌كند. «ندا» در جايى به كار مى‌رود كه دو نفر از هم دور باشند و از راه دور همديگر را صدا زنند. پس با لحاظ فاصله بين خدا و بندگان، خداوند با تعابيرى چون «يا ايها الناس» و «يا ايها الذين آمنو» بندگان خود را فرا مى‌خواند و آنان را به اطاعت خويش دعوت مى‌كند. در اين صورت وقتى مخاطبان به نداى الهى لبيك گفتند و درصدد انجام دستورات الهى برآمدند، عنايت و نظر خاص خداوند مشمول آنان مى‌گردد و آنان در مسير بندگى خدا به مراتب عالى‌ترى راه مى‌يابند. معصوم (ع)، مى‌فرمايد: خدايا، مرا در شمار كسانى قرار بده كه آنان را ندا دادى و به سوى خود دعوت كردى، آنان نيز نداى تو را لبيك گفتند و در نتيجه، مشمول عنايت و توجه خاص تو گرديدند و لايق بار يافتن به محضر تو شدند و تجلى جلال و عظمت تو و درك حضور تو آنان را مدهوش و از خود بى‌خود كرد. همه ما مى‌دانيم كه خدا ناظر ماست و ما در محضر او هستيم و او به ما نگاه مى‌كند، اما تفاوت بسيارى وجود دارد بين اينكه انسان احساس كند كسى از دور و يا از وراى چندين حجاب به او نظر مى‌كند، يا اينكه احساس كند كسى در كنار اوست و چشم در چشم او دوخته است. اگر اين معرفت در انسان پديد آيد كه درك كند خداوند عنايت و نظر خاصى به او دارد، از عظمت درك توجه الهى و لذت بار يافتن به محضر الهى مدهوش مى‌گردد. چنان‌كه حضرت موسى (ع)، بر اثر تجلى پروردگار مدهوش گشت و خداوند درباره او فرمود : (وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْکَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَـكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّآ وَخَرَّ موسَى صَعِقآ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَيْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ) (اعراف: 143)؛ و چون موسى به وعده‌گاه آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: پروردگارا، خود را به من بنماى تا به تو بنگرم. گفت: هرگز مرا نخواهى ديد و ليكن به اين كوه بنگر، پس اگر در جاى خود قرار و آرام داشت مرا خواهى ديد. و چون پروردگارش بر آن كوه تجلى كرد، آن را خُرد و پراكنده ساخت و موسى مدهوش بيفتاد؛ و چون به خود آمد، گفت: ]بار خدايا[ تو پاك و منزّهى ]از اينكه با چشم ديده شوى [به تو بازگشتم و من نخستين باوردارنده‌ام.

آرى، كسى كه سرسپرده فرمان خداست و با همه وجود تسليم خداوند است، خداوند نظر خاصى به او مى‌افكند و وقتى او عنايت و توجه خاص معبود خويش را دريافت از شدت انبساط خاطر مدهوش و از خود بى‌خود مى‌گردد. در اين مرحله كه او لايق درك مقام جلال و عظمت الهى گشت و در پرتو اين معرفت، ما سوى‌اللّه را فراموش كرد، خداوند به رازگويى و نجواى با او مى‌پردازد. او نيز با همه وجود درصدد حفظ رازهاى الهى و نجواهاى الهى برمى‌آيد و آنها را از كف نمى‌دهد و به افشاى زواياى خلوت خويش با معبود نمى‌پردازد، اما جلوه‌هاى نجواها و تعاليم خاص الهى را در رفتارش ظاهر مى‌سازد و به آنها نمود عينى مى‌بخشد.

گفت‌وگوى خداوند با بنده محبوب خود در بهشت

در حديث معراج كه حاوى نجواها و سخنان خداوند با عزيزترين بنده و محبوب خويش، پيامبر خاتم(ص) است، خداوند درباره مقام و شأن مخاطبان خويش و كسانى كه از نظر و عنايت خاص الهى، در بهشت، بهره‌مند شده‌اند مى‌فرمايد: «يا أحمد إن فى الجنة قصرا من لؤلؤة فوق لؤلؤة ودرة فوق درة ليس فيها قصم ولا وصل فيها الخواص أنظر إليهم كل يوم سبعين مرة وأكلمهم كلما نظرت إليهم أزيد فى ملكهم سبعين ضعفا وإذا تلذذ أهل الجنة بالطعام والشراب تلذذوا بكلامى وذكرى و حديثى»؛3 اى احمد، در بهشت قصرى است كه از لؤلؤ و دُر و مرواريد ساخته شده و آنها روى هم انباشته شده‌اند و شكستگى و گرهى ندارند. در اين قصر خاصان درگاه من به سر مى‌برند و هر روز هفتاد بار به آنها مى‌نگرم و به وسعت و گستره ملكشان هفتاد برابر مى‌افزايم و آن‌گاه كه اهل بهشت از طعام و شراب بهشتى لذت مى‌برند. آنان از ياد و كلام من لذت مى‌برند. شكى نيست كه حقايق جهان آخرت با حقايق اين عالم متفاوت مى‌باشند و از اين‌رو ما نمى‌توانيم از حقايق آن جهان تصوير دقيق و روشنى داشته باشيم و تصورات، ادراكات و تخيلات نمى‌توانند ما را به حقيقت آن جهان واقف سازند. به تعبير ديگر، ما مى‌توانيم از طريق حواس پنج‌گانه خود با برخى از موجودات اين جهان ارتباط برقرار كنيم و تصورى از رنگ‌ها، شكل‌ها و خواص آنها به دست آوريم. اما نمى‌توانيم حقايق آن جهان را احساس كنيم، چون حقايق آن عالم دور از دسترس است و حواس ما را به قلمرو آنها راهى نيست. با اين وجود ويژگى‌ها و خصوصياتى كه از جهان آخرت در روايات و آيات بيان شده، تنها نماى مبهمى از آن عالم را براى ما ترسيم مى‌كنند و از شباهت‌هاى محدودى كه آن عالم با جهان ما دارد و از مقايسه نعمت‌هاى آن عالم با جهان خاكى، تصوير مبهمى از آن عالم به دست مى‌آوريم. يكى از ويژگى‌هايى كه خداوند براى بهشتيان در اين حديث ذكر مى‌كند كه درك آن براى ما ممكن نيست، اين است كه آنان در بهشت كاخى دارند كه هر طبقه آن از گوهر لؤلؤ يكپارچه ساخته شده است و اين گوهر بى‌اندازه شفاف است و هيچ لكه و گرهى بر روى آن مشاهده نمى‌شود و بندبند نمى‌باشد. همه بهشتيان از چنين قصرى برخوردار نمى‌باشند، بلكه بندگان خاص بهشتى خدا كه به عالى‌ترين مراتب معرفت و قرب الى‌اللّه نايل آمده‌اند از چنين نعمتى برخوردار مى‌گردند. شايد دليل برخوردارى از آن قصر يكپارچه، وجود ايمان خالص و خالى از شائبه شرك، ترديد و ريا باشد.

در ادامه خداوند مى‌فرمايد كه من هر روز هفتاد بار به آنها نظر مى‌كنم و با آنان سخن مى‌گويم. نظر خداوند به انسان عالى‌ترين نعمت الهى و نياز فطرى هر انسانى است و بدترين عذاب انسان، حرمان از توجه و نظر خداوند است. چنان‌كه بالاترين نياز بچه توجه پدر و مادر است و بى‌اعتنايى و قهر آنان عذاب بزرگى براى اوست. رفتارها، شيرين‌كارى‌ها و حرف زدن بچه براى جلب توجه پدر و مادر است. ما در دنيا به دليل توجه به امور دنيوى و نيازهاى مادى، نمى‌توانيم به درستى نياز واقعى به توجه و نظر الهى را درك كنيم و اشتغالات مادى ما را از درك چنين نيازى باز مى‌دارند، اما در عالم آخرت كه نيازهاى پندارى و پوچ دنيوى رخت برمى‌بندند و نيازهاى واقعى و ابدى انسان رخ مى‌نمايانند، ما عظمت و شكوه بى‌نهايت نياز به عنايت، توجه و نظر خداوند را درك مى‌كنيم و در مقابل درمى‌يابيم كه حرمان از نظر و توجه خداوند بالاترين عذاب الهى است كه به مراتب از عذاب جهنم و سوختن در آتش آن سخت‌تر مى‌باشد. از اين‌رو، خداوند در ترسيم عذاب شديد و سخت پيمان‌شكنان مى‌فرمايد : (وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلاَ يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (آل‌عمران: 77)؛ و خدا در روز رستاخيز با آنان سخن نگويد و به آنها ننگرد و ]از آلودگى گناهان[ پاكشان نسازد و ايشان‌را عذابى‌است دردناك.

در بهشت هر نوع نعمتى كه بهشتيان آرزو كنند در اختيار آنها قرار مى‌گيرد و آنان از خوردنى‌ها و نوشيدنى‌هاى بى‌شمار بهره‌مندند و پيوسته از الطاف الهى و تفضلات آن سرشار هستند و لذت مى‌برند، اما بندگان برگزيده خدا در بهشت كه عظمت توجه و نظر خداوند و سخن گفتن با او را درك كرده‌اند و حرمان از آن را بزرگ‌ترين عذاب الهى به حساب مى‌آورند، در هنگامه‌اى كه اهل بهشت به طعام و شراب بهشتى دلخوشند و از آنها لذت مى‌برند، آنان از سخن گفتن با خدا لذت مى‌برند و به قدرى از هم‌سخنى با خدا لذت مى‌برند كه ساير لذت‌هاى بهشتى را فراموش مى‌كنند. آنان در دنيا نيز به مرتبه‌اى از تقرب الى‌اللّه رسيده‌اند كه بى‌درنگ دعاى آنان به عرش مى‌رود و پذيرفته مى‌شود. چنان‌كه آنان شيفته و شيداى شنيدن سخن خداوند هستند، خداوند نيز سخت علاقه‌مند شنيدن سخن آنان است. خداوند خود در اين‌باره مى‌فرمايد: «يحب الرب أن يسمع كلامهم كما تحب الوالدة ولدها»؛4 خداوند دوست مى‌دارد سخن آنان را بشنود، آن‌سان كه مادر طفل خود را دوست مى‌دارد.

مفاد جمله فوق از وجود تلازم و ارتباط وثيق بين محبت بنده نسبت به خدا و محبت خدا به بنده خويش حكايت مى‌كند و اين ارتباط دوسويه در تمام مظاهر و جلوه‌هاى محبت به خدا نمود و ظهور مى‌يابد و بر اين اساس خداوند در برخى از آيات قرآن از تلازم بين توجه و يادكرد بنده از خويش و توجه و ياد خود از بنده‌اش خبر مى‌دهد و مى‌فرمايد : (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) (بقره: 152)؛ پس مرا ياد كنيد تا شما را ياد كنم.

فرجام نيك جست‌وجوى رضوان الهى

در آيه ديگرى از ره‌يافتگان به رضوان الهى كه خالصانه درصدد انجام تكاليف الهى برآمدند و هدفى جز جلب رضايت معبود نداشتند و چنان‌كه آنان از خدا راضى بودند، خداوند نيز از آنان راضى گشت، سخن مى‌گويد و مى‌فرمايد : (رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (مائده: 119)؛ خدا از آنان ]ره‌يافتگان به بهشت و رضوان الهى[ خشنود است و آنان از خدا خشنودند. اين است كاميابى و رستگارى بزرگ.

در آيه ديگر خداوند مى‌فرمايد : (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّکِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي) (فجر: 27ـ30)؛ اى جان آرام و اطمينان‌يافته، به سوى پروردگارت بازگرد، در حالى كه تو از او خشنودى و او از تو خشنود است. پس در ميان بندگان ]ويژه[ من درآى، و در بهشتِ ]ويژه[ من درآى.

ما گاهى با انگيزه نيل به ثواب و بهشت كارهاى نيك و شايسته انجام مى‌دهيم. اما بندگان خالص خداوند تنها براى رضايت خدا و از آن جهت كه خداوند كارى را دوست مى‌دارد، آن را انجام مى‌دهند. حتى اگر خداوند به آنان پاداش ندهد، چون مى‌دانند كه خداوند كارى را دوست مى‌دارد و با انجام آن به رضايت الهى نايل مى‌گردند بدان اقدام مى‌كنند و چشم داشت به پاداش الهى و يا ترس از عذاب خداوند محرك آنان نگرديده است.

شكى نيست كسى كه به دنبال جلب رضايت خدا بود و هر كارى را براى خداوند انجام داد، علاوه بر آنكه در آخرت از نعمت‌ها و مواهب جاودانه الهى بهره‌مند مى‌گردد، خداوند در دنيا نيز به او پاداش مى‌دهد و او را به خصلت‌هاى ارزشمند و متعالى آراسته مى‌سازد. در حديث معراج خداوند درباره خصلت‌هاى سه‌گانه‌اى كه به ره‌يافتگان به رضاى خويش عنايت مى‌كند مى‌فرمايد : «فمن عمل برضائى ألزمه ثلاث خصال أعرفه شكرا لا يخالطه الجهل وذكرا لا يخالطه النسيان ومحبة لا يؤثر على محبتى محبة المخلوقين فإذا أحبنى أحببته وأفتح عين قلبه إلى جلالى فلا أخفى عليه خاصة خلقى فأناجيه فى ظلم الليل ونور النهار حتى ينقطع حديثه من المخلوقين ومجالسته معهم»؛5 هر كس به خواست و رضاى من عمل كند سه خصلت به او عطا مى‌كنم، به او سپاسگزارى و شكرى مى‌آموزم كه آميخته با جهل نباشد و ذكرى كه با فراموشى همراه نگردد و محبتى به او مى‌دهم كه با آن هيچ محبتى را بر محبت من ترجيح ندهد. پس آن‌گاه كه او مرا دوست داشت، من نيز او را دوست مى‌دارم و چشم دلش را براى نظاره به جلالم مى‌گشايم. بندگان خاص و برگزيده‌ام را از او پنهان نمى‌كنم. در تاريكى شب و روشنى روز با او مناجات مى‌كنم، تا از سخن گفتن با مردم و هم‌نشينى با آنان خوددارى كند.

شكر نعمت كارى پسنديده و وظيفه‌اى فطرى و انسانى است و هر كس بايد سپاسگزار كسانى باشد كه به او خدمت مى‌كنند. حال با توجه به اينكه خداوند متعال نعمت‌هاى بى‌شمارى به ما ارزانى داشته، بايسته است كه ما در مقام شكرگزارى او برآييم؛ گرچه ما از شمارش نعمت‌هاى الهى و در نتيجه سپاسگزارى از همه نعمت‌هايى كه به ما ارزانى شده عاجز و ناتوانيم : (وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَةَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا إِنَّ اللّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) (نحل : 18)؛ و اگر نعمت]هاى[ خدا را شماره كنيد، آن را نمى‌توانيد بشماريد. قطعآ خدا آمرزنده مهربان است.

ما در غفلت از نعمت‌هايى كه خداوند به ما عنايت كرده به سر مى‌بريم و حتى از شكر زبانى نعمت‌هاى الهى خوددارى مى‌كنيم و گاهى چندين ساعت مى‌گذرد و به نعمت‌هايى كه خداوند به ما عنايت كرده نمى‌انديشيم و توجهى نداريم كه در نعمت‌هاى خداوند غرق گشته‌ايم و وظيفه انسانى ما شكرگزارى از آنهاست. در صورتى كه هر قدر ما درصدد شكرگزارى و سپاسگزارى نعمت‌هاى خداوند برآييم، خداوند نعمت‌هاى فزون‌ترى به ما عنايت مى‌كند و تلاش خالصانه براى خدا و سپاسگزارى از او باعث فزونى يافتن عنايت و توجه خداوند به انسان و بهره‌مندى بيشتر او از نعمت‌هاى بى‌شمار مادى و معنوى مى‌گردد.

با توجه به اينكه درك نعمت‌هاى خداوند و شكر آگاهانه از آنها كمال و مقام بزرگى است كه خداوند به بنده خودش عنايت مى‌كند، اولين خصلتى كه خداوند به بنده خالص خود كه در جهت كسب رضاى معبود گام برداشته عنايت مى‌كند، شناخت مقام حقيقى سپاسگزارى از خداوند است كه همراه با آگاهى و باور است و عارى از جهل به عظمت نعمت‌هاى الهى مى‌باشد. ما چون به همه نعمت‌هايى كه خداوند به ما عطا كرده واقف نيستيم، شكرگزارى ما محدود و در كنار آن ناسپاسى و ناشكرى فراوانى از ما سر مى‌زند. در همان حال كه پى به نعمتى برده‌ايم و از آن شكرگزارى مى‌كنيم، از نعمت‌هاى فراوان ديگر غافليم و در نتيجه، شكرگزارى ما همراه با غفلت و جهل به ساير نعمت‌هاى خداست. اما خداوند چنان به ظرفيت وجودى بندگان خالص خود گسترش بخشيده و چنان معرفتى نسبت به خويش و نعمت‌هاى بى‌شمارش به آنها عنايت كرده، كه همواره به نعمت‌هاى مادى و معنوى خدا توجه دارند و درصدد شكرگزارى آنها برمى‌آيند.

دومين خصلتى كه خداوند به مؤمن ره‌يافته به رضوان خويش عنايت مى‌كند، توجه و يادكرد هميشگى خداست. بدين‌ترتيب، آنان در اين دنيا پيوسته غرق ياد و توجه به خداوند هستند. براى ما بسيار دشوار است كه به ياد خدا باشيم. حتى در شبانه‌روز كه براى چند دقيقه به نماز مى‌ايستيم، يا به ظاهر مشغول گفتن ذكر مى‌گرديم، دلمان با خدا نيست و از ياد و توجه واقعى به او غافليم و هرچه تلاش مى‌كنيم نمى‌توانيم غفلت را از دلمان بزداييم و خالصانه خدا را ياد كنيم. برعكس، مؤمنى كه رهين لطف و عنايت خداوند گشته و دلش سرشار از عشق و محبت به خداست، نمى‌تواند خدا را فراموش كند و از كمند مهر او خارج گردد. خدا ياد و توجهى به او داده كه خالى از نسيان و فراموشى است، از اين‌رو، او هيچ‌گاه از ياد معبود غافل نمى‌گردد. او عاشق خداست و عاشق هيچ‌گاه معشوقش را فراموش نمى‌كند.

سومين خصلت و ويژگى كه خداوند به رضادهنده به خواست خود عنايت مى‌كند، اين است كه نسبت به خود محبتى در دل او ايجاد مى‌كند كه هيچ‌گاه محبت ديگرى را بر محبت خدا ترجيح نمى‌دهد. شعاع محبت خدا سراسر دل او را فرا مى‌گيرد و جايى براى محبت به ديگران در دل او باقى نمى‌گذارد. درك محبت كامل به خداوند دشوار است و براى ما بسيار دشوار است تصور اينكه جز خدا كس و چيز ديگرى را دوست نداشته باشيم، چه رسد كه حقيقتآ خدا را دوست داشته باشيم و به غير او محبت نداشته باشيم. اين موهبت و مقام رفيع تنها براى دوستان و اولياى خدا است كه در وراى تعلقات و دلبستگى‌هاى حقيرى كه ديگران دارند، آنان به محبت اصيل و بى‌بديل الهى دست يافته‌اند و عظمت و فراخناى بى‌نهايت آن، مانع دل سپردن آنان به محبت‌هاى حقير و محدود غيرالهى مى‌گردد.

وقتى بنده مؤمن ره‌يافته به رضاى حق اين‌سان به معبود خويش محبت و عشق ورزيد، متقابلا خداوند نيز او را دوست مى‌دارد و عاشق او مى‌گردد و چشم دلش را به تماشاى جلال و عظمت خويش وامى‌دارد و بر اثر تجلى جلال الهى او مدهوش مى‌گردد. آن‌گاه خداوند بندگان برگزيده و خاص خود را كه براى ديگران ناشناخته مانده‌اند به او مى‌شناساند و توفيق رفاقت و هم‌نشينى با آنها را و استفاده از معارف، فضايل و كمالات آنها را به او عنايت مى‌كند. چنين بنده‌اى در عالى‌ترين درجه تعالى و عروج به كمال انسانى به مرتبه‌اى مى‌رسد كه خداوند پيوسته به نجوا و گفت‌وگوى با او مى‌پردازد و چنان طعم و لذت گفت‌وگوى خويش را به دلش مى‌نشاند كه ديگر رغبتى به گفت‌وگوى با انسان‌ها و هم‌نشينى با آنها ندارد، مگر در مواردى كه خداوند بخواهد و او را موظف و مكلف كند كه با ديگران معاشرت كند و با آنان سخن گويد و درصدد رفع نيازهاى آنان برآيد.

پى نوشت ها

1 ـ نهج‌البلاغه، خ 222.

2 ـ شيخ عبّاس قمى، مفاتيح‌الجنان، مناجات شعبانيه.

3 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 77، ب 2، ص 23، ح 6.

4 ـ همان، ص 24.

5 ـ همان، ص 28 و 29.